

مشنوی معنوی

دفتر چهارم

با شرح مبرز و فهرست موضوعی

محمد حسین مهرآیین

www.ketab

مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق.

[مثنوی]

مثنوی معنوی/با شرح موجز و فهرست موضوعی محمدحسین مہرآیین -

قم: سایا، ۱۳۸۸ -

ISBN 978-600-6091-16-7

ج ۴

فہرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیہا.

بر اساس نسخہ‌ی نیکلسون و اضافات.

مندرجات: ج ۳. دفتر چہارم.

۱. شعر فارسی - قرن ۷ ق. الف. نیکلسون، رینولدالین، ۱۸۶۸ - ۱۹۴۵ م.

مصحح: ب. مہرآیین، محمدحسین، ۱۳۴۱ - مصحح و شارح: ج. عنوان

PIR ۱۳۸۹ / ۱۳۱۸

۸۴۹۲ م

کتابخانہ‌ی ملی ۱۶۱۲۱۲۷

شناسنامہ:

ناشر: نشر سایا

نام کتاب: مثنوی معنوی با شرح موجز و فہرست موضوعی (دفتر چہارم)

نویسنده: محمدحسین مہرآیین

شمارگان: ۳۰۰۰

تاریخ و نوبت چاپ: ۱۳۹۰/چاپ اول

چاپ: محمد

بہا: ۱۵۰۰۰ تومان

مرکز پخش: ۰۲۵۱ - ۲۸۰۶۶۳۵ و ۰۹۱۲ ۵۵۱ ۱۸۲۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۹۱-۱۶-۷

همہ‌ی حقوق برای مؤلف © محفوظ است.

امام رضا (ع) و مثنوی معنوی

همانطور که در دفاتر قبلی ملاحظه فرموده‌اید، آغاز هر دفتر، عنوانی را به نام آرای بزرگان درباره‌ی مثنوی آورده‌ایم؛ در همین راستا این کمترین، در جستجوی مطلبی برای دفتر چهارم بودم که تابستان ۱۳۸۹ ه.ش. توفیق شرفیابی به پابوسی آقا امام علی بن موسی الرضا (ع) در مشهد مقدس نصیب شد و آنجا کتابی را به دست گرفته و به محض باز کردن آن، مطلبی ژرف، نوازش‌گر چشم و دل ما و موجب انبساط خاطر گشت.

مطلب از این قرار بود که قبل از جنگ بین الملل، وقتی روس‌ها به بارگاه ملکوتی امام رضا (ع) اسائه‌ی ادب نموده و گنبد و بارگاه حضرت را به توپ بستند، عبدالحسین اورنگ، شیخ المُلک، رییس سنی مجلس شورای وقت، می‌گوید: «در منزل میرزا حسن، مُحْتَشَم السُلْطَنَةِ اسفندیاری، وزیر خالیه‌ی (اقتصاد) کابینه‌ی صمصام السُلْطَنَةِ، دولت وقت، به شام دعوت داشتم که عده‌ایی از علما و دانشمندان منجمله حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه و برادرش حاج میرزا سید محمد امام جمعه حضور داشتند، صحبت از اهانت روس‌ها به بارگاه امام مُلک و ملکوت امام رضا (ع) به میان آمد و همگی به اتفاق آراء بر آن شدند که تَعَالٰی به

۱ - صمصام السُلْطَنَةِ از سران ایل بختیاری در عصر محمدعلی شاه قاجار بود که بر اثر قیام علیه استبداد و برقراری مشروطیت از حکومت بختیاری عزل شد و در سال ۱۳۳۶ ق/ ۱۲۹۷ ش به ریاست وزراء نائل گردید و پس از چندی وثوق الدّولة به تَجای وی منصوب شد.

مثنوی معنوی زند؛ پس از تفأل، آیات ذیل آمد که از قضای روزگار در دفتر چهارم و بیانگر حمله‌ی سپاه مادی‌گرایان و جسمانیان به جانب قلعه و دژ روحانیان و سرانجام، در یوزگی مادی‌گرایان بود.

حمله بُردند اِسپِه جسمانیان - جَنابِ قلعه و دژ روحانیان
تا فروگیرند دربندان غیب تا کسی ناید از آن سو پاک جیب
غازیان حمله غزا چون کم برند - کنافران بیرعکس حمله آورند
غازیان غیب چون از حلم خویش حمله ناورند بر تو زشت کیش
حمله بردی سوی دربندان غیب تا نیایند این طرف مردان غیب
سد شدی دربندها را ای لجوج! کوری تو کرد سرهنگی خروج
نک منم سرهنگ و هیئت بشکنم نک به نامش نام و ننگت بشکنم
تو هلا در بند پا را سخت بند چند گاهی بر سبال خود بخند
سَبَلَّت را بَرکَند یک یک قَدر تا بدانی که الْقَدَر یُعْصِی الْبَصَر
سبَلت تو تیزتر یا آن عابد که همی لرزید از دَمشان بلاد
تو سَتیَره روی تر یا آن ثمود که نیامد مثل ایشان در وجود
این بلا از کودتی آمد تو را که نکریدی فهم نکیته و رمزها

مضمون اشعار سخت مناسب واقعه بود؛ مضاف باینکه سیمت ویلهم پادشاه آلمان در میان قشون آلمان منصب سرهنگی بود.

فردای آن شب در منزل سردار آسعد، طی تماس تلفنی، صمصام السلطنة، برادر آسعد، بی‌درنگ عبدالحسین اورنگ را با یک کتاب مثنوی معنوی، به هیئت وزیران إحضار کرد و اورنگ رهسپار آنجا شد و به محض رسیدن، به اتاق هیئت وزیران وارد شد و نشست.

محتشم السلطنة، وزیر داخله (وزیر کشور) به اورنگ گفت: «دیشب هرچه در منزل من دیدید بیان کنید.»

اورنگ شرح حال مهمانی و شام و فال مثنوی را بیان نمود و وثوق الدوله گفت: «بی سبب خود را خسته نکن؛ کتاب مثنوی را که همراه دارید جای فال را پیدا کنید.» اورنگ می‌گوید: «کتاب را باز کردم و هر قدر ورق زده و جستجو کردم؛ فال آن شب قبل را نیافتم.»

«وثوق الدوله گفت: «بی سبب خود را خسته نکن؛ کتاب را اشتباه کرده‌اید؛ کتاب دیگر بوده گمان برده‌اید مثنوی بلخی است! شعرای دیگر، دواوینی دارند که اشعار آنها مثل مثنوی است. قبل از آمدن شما مُحْتَشَم السُلْطَنَة این مطلب را بیان کرد و مثنوی را از کتابخانه‌ی سلطنتی آوردند و هر قدر لازم بود، جستجو کردیم و کردند، همچو اشعاری در مثنوی نبود؛ شما کتاب را قطعاً اشتباه کرده‌اید؛ من هم از جستجو خسته شده بودم، جای و غلیان را آوردند.»

آقای وثوق الدوله گفت: «حال با کتاب مثنوی رومی، یک فال برای واقعه خراسان می‌گیریم.»

حاضران نیت کردند و از مولوی خواستند که عاقبت روس‌ها را به واسطه‌ی این حرکت زشت و شیعی که نسبت به امام رضا علیه السلام مرتکب شده‌اند بیان کند. قرار شد صمصام السُلْطَنَة کتاب را باز کند. ایشان هم کتاب مثنوی را باز نمود و برای خواندن به وثوق الدوله دادند. درکمال شگفتی همان فال شگفته آمده که عنوانش این بود «**حمله بردن سپاه جسمانیان به جانب قلعه و دژ روحانیان**» در این حال، چنان حالی به وثوق الدوله و سایرین دست داد که شرحش از عهده‌ی من خارج است.^۱

* * *

۱ - یادداشت‌های شیخ المُلک اورنگ، رئیس سنی مجلس، / مجله‌ی وحید (خاطرات) شماره‌ی ۲۸/ص ۳۷ مورّخه‌ی ۱۵ بهمن تا ۱۵ اسفند ۱۳۵۲ / مجلد شماره‌های ۲۰ تا ۳۰.

این ماجرا توسط افراد مختلف در آماکن دیگر به یک شکل تکرار شد؛ از آن جمله، آقانجفی قوچانی و شیخ اسماعیل مجتهد مجلاتی، در نجف که از اهانت روس‌ها به بارگاه رضوی غمگین و حیرت‌زده بودند و به مثنوی معنوی تَفأل زدند و درشت همین اشعار آمد:

مرحوم قوچانی پس از نقل این مطلب در کتاب سیاحت شرق می‌افزاید: «از این اشعار بسیار خوشحال شدیم؛ گویا وحی آسمانی بود که بر ما نازل شد و یقین نمودیم که روس به همین نزدیکی‌ها توسط سرهنگی از بین خواهد رفت و یقین و عقیده و آزادت ما به مثنوی بیش از پیش شد که این بشارت را به ما داد و سروری به قلب ما داخل نمود و ما هم فاتحه از سر اخلاص به گور پُر نور او هدیه نمودیم.»

پس از اسائهی ادب روس به بارگاه امام رضا علیه السلام، آیه‌الله آقانجفی اصفهانی در عالم رؤیا، آقا امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را دیده و می‌گوید: «آقا این اهانت به خود را دیدی و هیچ نکردی؛ تکلیف ما با مردم (عوام) چیست؟» در این حال، امام رضا علیه السلام به خادمی می‌فرماید: «برو آن دو شیر را بیاور.» خادم آن دو شیر را با قِلاده آورد و حضرت به آقانجفی فرمود: «به وقتش این دو شیر را رها می‌کنم و دمار از روزگارشان درمی‌آورد.» این شیر، همان سرهنگی است که مثنوی بدان تصریح نمود. «سید شدی دربندها را ای لجوج!» «کوری تو کرد سرهنگی خروج» «نک منم سرهنگ و هنگت بشکنم» «نک به نامش نام و ننگت بشکنم»

و من الله التوفیق

فهرست مطالب

مقدمه دفتر چهارم	۲۳
تمامی حکایت آن عاشق که از عسس گریخت درباغی مجهول خود معشوق را در باغ یافت و عسس را از شادی دعای خیر می کرد و می گفت عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ۚ	۳۲۰
حکایت آن واعظ که هر آغاز تذکیر دعای ظالمان و سخت دلان و بی اعتقادان کردی ۴۱ سؤال کردن از عیسی علیه السلام که در وجود از همه ی صعب ها صعب تر چیست؟ ۴۷ قصد خیانت کردن عاشق و بانگ بر زدن معشوق بر روی ۴۸	
قصه ی آن صوفی که زن را با بیگانه بگرفت ۵۵ ذریبان آنکه حق تعالی بنده را به گناه اول رسوا نکند ۵۷	
معشوق را زیر چادر پنهان کردن جهت تلبیس و بهانه گفتن زن که اِنْ كَيْدُكُنَّ عَظِيمٌ گفتن زن که او در بند جهاز نیست مراد او سترو صلاح است و جواب گفتن صوفی این را سرپوشیده ۶۳ غرض از سمیع و بصیر گفتن خدا را ۶۵	
مثال دنیا چون گلخن و تقوی چون حمام ۷۳ قصه ی آن دباغ که در بازار عطاران از بوی عطر و مشک بی هوش و رنجور شد ۸۱	
معالجه کردن برادر دباغ، دباغ را به خفیه، به بوی سرگین ۸۹ عذرخواستن آن عاشق از گناه خویش به تلبیس و روی پوش و فهم کردن معشوق آن را نیز رد کردن معشوق عذر عاشق را و تلبیس او را در روی او مالیدن ۹۷	
گفتن جهودی علی علیه السلام را که اگر اعتماد داری بر حافظی خدا، از سزاین کوشک خود را در انداز و جواب آن حضرت او را ۱۰۳	
قصه ی مسجد اقصی و خزوب و عزم کردن داود علیه السلام پیش از سلیمان علیه السلام بر بنای آن مسجد ۱۱۲	

«شرح إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ وَ الْعُلَمَاءُ كَنَفُسٍ وَاحِدَةٌ خَاصَّةً اِتِّحَادِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ سَائِرِ
 أَنْبِيَاءٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» که اگر یکی از ایشان را مُنکر شوی ایمان به هیچ نبی درست نباشد و این
 علامت اِتِّحاد است که یک خانه از آن هزاران خانه ویران کنی، آن همه ویران شود و یک
 دیوار قائم نماند که "لَا تَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ" وَ الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ این خود از اشارت
 گذشت ۱۱۸
 مَثَلِ آوَرْدَنِ دَرْبِیَانَ اِتِّحَادِ جَانِ هَا یِ أَنْبِیَاءِ وَ اَوَلِیَاءِ وَ دُوسْتَانِ خُدَا یِ تَعَالٰی بَه نُورِ آفتاب که
 تَمَامَتِ خَانِه هَا وَ سَرَاهَا وَ بِنَابَانِ هَا وَ کُوه هَا وَ دِرِیَا هَا رَا بِتَابِشِ خُودِ رُوشَنِ کُند وَ دَرِ هَر
 خَانِه وَ مِیْرَا یِ وَ هَر دِشْتِ وَ صَحْرَا رُوشَناییِ دِیْگَرِه دَهِدِ وَ هَمِه یِک نُور وَ رُوشَنی بَاشَد وَ
 اِخْتِلَافِ جَانِ هَا یِ مَرْدَمِ دِیْگَرِه بَه نُورِ مَاه وَ سِتَارِگَانِ وَ نُورِ چَرَاغِ که هَر کِدام نُورِ دِیْگَرِ
 اِشْتِ وَ چُونِ آفتابِ طُلُوعِ کُند اِینِ اَنْوَارِ نِمانند چنانکه رُوزِ حَشَرِ چُونِ خُورَشِیدِ جَمَالِ وَ
 جَلَالِ حَقِّ از مَشْرِقِ اَزَلِ طَالِعِ شُودِ اَنْوَارِ عَارِیْتِیِ مَحْوِ گَزَدَد ۱۲۲
 بَقِیْه یِ قِصْه یِ بِنَا یِ مَسْجِدِ اَقْصٰی دَر دِشْتِ سُلَیْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۱۳۳
 قِصْه یِ اِغَا زِ اِخْلَافَتِ عُثْمَانَ وَ خُطِیْبِ یِ یَیْ دَرْبِیَانَ اَنکه نَاصِحِ فَعَالِ بَه فَعْلِ یَیْ اَز نَاصِحِ
 قُؤَالَ بَه قَوْلِ ۱۳۸
 دَرْبِیَانَ اَن که حَکِمَا گویند: اَدَمیِ عَالَمِ صُغْرٰی اِست وَ حَکِمَا یِ اَلْهٰی گویند: اَدَمیِ عَالَمِ
 کَبَرٰی اِست زِیْرَا که اَن عِلْمِ حَکِمَا بِرِ صُورَتِ اَدَمیِ مَقْصُورِ بُوَد وَ عِلْمِ اِینِ حَکِمَا دَرِ
 حَقِیْقَتِ حَقِیْقَتِ اَدَمیِ مُوَصُولِ بُوَد ۱۴۴
 تَفْسِیْرِ اِینِ حَدِیْثِ که مَثَلُ اُمَّتِیْ کَمَثَلِ سَفِیْنَةِ نُوْحٍ مَن تَمَسَّکَ بِهَا نِجٰی وَ مَن تَخَلَّفَ عَنْهَا
 غَرَقَ ۱۴۷
 قِصْه یِ هَدِیْه فَرِسْتَا دَنِ بَلْقِیْسِ از شَهِزْه سِبا سُو یِ سُلَیْمَانَ عَلَیْهِ السَّلَام ۱۵۵
 کَرَامِیَاتِ وَ نُورِ شَیْخِ عَبْدِ اَللهِ مَغْرِبِیِ قُدَسِ سَرَه ۱۶۱
 بَا زِ گَزَا دَنِ دَنِ سُلَیْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَسُوْلَانِ بَلْقِیْسِ رَا بَا اَن هَدِیْه هَا که اُورْدِه بُوَدَنْد سُو یِ بَلْقِیْسِ وَ
 دَعْوِیْتِ کَرْدَنِ سُلَیْمَانَ بَلْقِیْسِ رَا بَه اِیْمَانِ وَ تَرْکِ آفتابِ پَرَسْتیِ ۱۶۳
 قِصْه یِ عِطَارِیِ که سَنَگِ تَرَا زُو یِ اَوِ گِلِ سَرِ شُویِ بُوَد وَ دَزْدِیدَنِ مَشْتَرِیِ گِلِ خُوارِ از اَن

گیل هینگام سنجیدن شکر و دیدن عطار و نادیده کردن مر و را ۱۶۷
 دل‌داری کردن و نواختن سلیمان علیه السلام مر آن رسولان را و دفع وحشت و آزار از
 دل ایشان و عذر قبول ناکردن هدیه شرح کردن با ایشان ۱۷۱
 دیدن درویشی جماعت مشایخ را در خواب و درخواست کردن روزی حلال
 بی مشغول شدن به کسب و از عبادت ماندن و ارشاد ایشان او را به میوه‌های تلخ و
 ترش کوهی بر روی شیرین شدن به داد آن مشایخ ۱۷۶
 نیت کردن او که این زر بدهیم بدان هیزم کش چون من روزی یافتیم به کرامات مشایخ و
 رنجیدن آن هیزم کش از ضمیر و نیت او ۱۷۸
 تحریض سلیمان علیه السلام مر رسولان را به تعجیل به هجرت بلقیس بهر ایمان ۱۸۲
 سبب هجرت ابراهیم آدهم و ترک ملک خراسان ۱۸۴
 حکایت آن مرد تشنه که از سر جوز بن جوز در جوئی آب می‌ریخت که در گو بود و به
 آب نمی‌رسید تا به افتادن جوز بانگ آب بشنود و او را بخون سماع خوش بانگ آب انداز
 طرب می‌آورد ۱۹۱
 تهدید فرستادن سلیمان علیه السلام پیش بلقیس که اصرار میندیش بر شرک و تاخیر مکن ۱۹۸
 ظاهر گردانیدن سلیمان علیه السلام که مرا خالصاً لا مر الله جهد است در ایمان تو یک ذره
 غرضی نیست مرا نه در نفس تو و نه در حسن تو و نه در ملک تو خود بینی چون چشم
 جان باز شود بنور الله ۲۰۳
 باقی قصه ابراهیم آدهم قدس الله سره ۲۰۶
 بقیه قصه اهل سبا و نصیحت و ارشاد سلیمان علیه السلام آل بلقیس را هر یکی را
 اندر خود و مشکلات دین و دل او و صید کردن هر جنس مرغ ضمیری را به صغیر آن
 جنس مرغ و طعمه‌ی او ۲۰۹
 آزاد شدن بلقیس از ملک و مست شدن او از شوق ایمان و التفات همت او از همه
 ملک منقطع شدن وقت هجرت الا از تخت ۲۱۱
 چاره کردن سلیمان علیه السلام در احضار تخت بلقیس از سبا ۲۲۱

قصه‌ی یاری خواستن حلیمه از بتان چون عقیب فطام مصطفی ﷺ گم کرد و لرزیدن و
 سجده‌ی بتان و گواهی دادن ایشان بر عظمت کار مصطفی ﷺ ۲۲۲
 حکایت آن پیر عرب که دلالت کرد حلیمه را به استعانت بتان ۲۲۵
 خبر یافتن جد مصطفی عبدالمطلب از گم کردن حلیمه مصطفی علیه السلام را و طالب
 شدن او ۲۳۱
 گرد شهر و نالیدن بر در کعبه و از حق درخواستن و یافتن او محمد علیه السلام را ۲۳۱
 نشان خواستن عبدالمطلب از موضع محمد ﷺ که کجاش یابم؛ و جواب از اندرون
 کعبه آمدن و نشان یافتن ۲۳۹
 بقیه‌ی قصه‌ی دعوت سلیمان ﷺ بلقیس را ۲۴۱
 مثل قانع شدن آدمی به دنیا و حرص او در طلب و غفلت او از دولت روحانیان که آبنای
 جنس وی‌اند و نعره زنان که یا لیت قومی یغلبون ۲۴۲
 بقیه‌ی دعوت سلیمان بلقیس را که فرصت غنیمت است ۲۵۶
 بقیه‌ی قصه‌ی عمارت کردن سلیمان علیه السلام مسجد اقصی را به تعلیم و وحی خدا
 جهت حکمت‌ها که او داند و معاونت ملائکه و دیو و پری و آدمی آشکارا ۲۶۱
 قصه‌ی شاعر و صله دادن شاه و مضاعف کردن آن وزیر بنو الحسن نام ۲۷۰
 باز آمدن آن شاعر بعد چند سال به امید همان صله و هزار دینار فرمودن شاه بر قاعده‌ی
 خویش و گفتن وزیر بنو هم حسن نام شاه را که این سخت بسیار است و ما را
 خرج هاست و خزینه خالی است و من او را به ده یک این زر خشنود کم ۲۷۲
 بردن شاعر شعر را سوی شاه و خسارت وزیر این رها کن، زآنکه شاعر بر گذر ۲۸۴
 مانشتن بد رأیی این وزیر دون در افساد مزوت شاه به وزیر فرعون یعنی هامان در افساد
 قابلیت فرعون ۲۸۹
 نشستن دیو بر مقام سلیمان ﷺ و تشبه کردن او به کارهای سلیمان ﷺ و فرق ظاهر میان
 هر دو سلیمان و دیو خویشتن را سلیمان بن داود نام کردن ۲۹۴
 درآمدن سلیمان ﷺ هر روز در مسجد اقصی بعد از تمام شدن جهت عبادت و ارشاد

- عابدان و مُعْتَكِفان و رُستن عَقَاقِير در مسجد ۲۹۹
- آموختن پیشه‌ی گورکنی قابیل از زاغ پیش از آنکه در عالم حرفه گورکنی و گور
بود ۳۰۲
- قصه‌ی صوفی که در میان گلستان سر بر زانو مراقب بود. یارانش گفتند سر بر آور تفرّج کن
بر گلستان و ریاحین و مرغان و آثار رحمة الله تعالی فَأَنْظُرُوا إِلَى آثار رحمة الله ... ۳۱۶
- قصه‌ی رُستن خَرُوب در گوشه‌ی مسجد اقصی و غمگین شدن سلیمان عليه السلام از آن چون
به سخن آمد با او، و خاصیت و نام خود بگفت ۳۲۰
- بیان آنکه حصول علم و مال و جاه مرید گوهر را فضیحت اوست و چون شمشیر است
افتاده به دست راه زن ۳۳۴
- بیان تفسیر آیه‌ی شریفه یا أَيُّهَا الْمَرْمُلُ ۳۳۸
- در بیان آنکه "ترك الجواب جواب مُقَرَّر این سخن که "جواب الاحق سکوت" شرح
این هر دو در این قصه است که گفته می‌آید ۳۴۴
- در تفسیر این حدیث نبوی که "إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَرَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ وَخَلَقَ
الْبَهَائِمَ وَرَكَّبَ فِيهَا الشَّهْوَةَ وَخَلَقَ بَنِي آدَمَ وَرَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ وَالشَّهْوَةَ فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ
شَهْوَتُهُ فَهُوَ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلُهُ فَهُوَ أَدْنَى مِنَ الْبَهَائِمِ" ۳۵۰
- در تفسیر این آیه که "وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا وَ قَوْلَهُ يَضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ
يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا" ۳۵۴
- چالیش عقل با نفس، همچون تنازع مجنون با ناقه، میل مجنون سوی حُرّه میل ناقه
سوی کُرّه، چنان که مجنون گفته: ۳۵۴
- نیشن آن غلام قصه‌ی شکایت نقصان اجرای سوی پادشاه ۳۶۰
- حکایت آن فقیه با دستار بزرگ و آنکه دستارش بر بود بانگ می‌زد که "بازکن و ببین که
چه می‌بری آنگاه ببر" ۳۶۴
- نصیحت دنیا اهل دنیا را به زبان حال و بی وفایی خود را نمودن به وفای طمع دارندگان از او ۳۶۴
- بیان آنکه عارف را غذایی است از نور حق که آبِیْتُ عِنْد رَبِّي يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي و قوله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْجَوْعُ طَعَامُ اللَّهِ يُحْيِي بِهِ أَبْدَانُ الصَّادِقِينَ- اَيِ يَصْلُحُ طَعَامُ اللَّهِ فِي
 ۳۷۶ الْجَوْعُ
 ۳۷۸ خطاب با مغروران دنیا و گرفتاران نفس آماره
 ۳۸۵ تفسیر- آیه فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى
 ۳۸۲ زَجَرَ مُدْعَى از دَعْوَى و امر کردن او را به متابعت انبیا و اولیا
 ۳۹۲ بقیه‌ی قصه‌ی نوشتن آن غلام رُقعهِ به طلبِ اجْرِی خود
 ۳۹۷ حکایت آن مَذَاح که از جهت ناموس شُکر ممدوح می‌کرد و بوی اندوه و غم اندرون او
 و خلایقِ دلّی ظاهر او می‌نمود که آن شکرها لاف است و دروغ
 ۴۱۴ دریافتن طیبیان الهی امراض دین و دل را در سیمای مرید و بیگانه و لحن گفتار او و رنگ
 و چشم او و بی‌این همه نیز از راه دل، که إِنَّهُمْ جَوَاسِيسُ الْقُلُوبِ فَجَالِسُوهُمْ
 بِالْصَّدْقِ
 ۴۱۵ مژده دادن بایزید از زادن ابوالحسن خرقانی قدس الله روحها پیش از سال‌ها و نشان
 صورت و اسیرت او یک به یک و نوشتن تاریخ نویسان آن را جهت رضاء
 ۴۲۴ قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اِنِّی لَاحِدُ نَفْسِ الرَّحْمَنِ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ
 ۴۲۱ زادن ابوالحسن خرقانی بعد از وفات بایزید قدس الله سره
 ۴۲۳ نقصان اجرای دل و جان صوفی از طعام الله تعالی
 ۴۲۸ بازگشتن به حکایت غلام که رُقعهِ نوشت سوی شاه جهت کمی اجْرِی او و بی‌التفاتِ
 شاه
 ۴۳۲ آشفتن آن غلام از نارسیدن جواب رُقعهِ از قِبَلِ پادشاه
 ۴۳۵ کژ وزیدن باد بر سلیمان علیه السلام به سبب زَلَّتْ او
 ۴۳۹ شنیدن شیخ ابوالحسن خرقانی خبر دادن بایزید را از بود او و احوال او
 ۴۴۱ رُقعهِ‌ی دیگر نوشتن آن غلام پیش شاه چون جواب آن رُقعهِ‌ی اَوَّلِ نیافت
 ۴۴۲ ستودن پیغمبر علیه السلام عاقل را و نکوهیدن احمق را
 قصه‌ی آن کسی که با یکنی مشورت می‌کرد، گفتش: مشورت با دیگری کن که من غدوی

- توام ۴۴۹
- امیر گردانیدن رسول ﷺ جوان هذیلی را بر سرته‌ای که در آن پیران و جنگ آزمودگان بودند ۴۵۲
- اعتراض کردن معترضی بر رسول ﷺ بر امیر کردن آن هذیلی ۴۶۰
- جواب گفتن پیغمبر ﷺ اعتراض کننده را ۴۷۶
- قصه‌ی سبحانی ما اعظم شأنی گفتن ابایزید و اعتراض مریدان و جواب او مر ایشان را نه بطریق گفت زبان بلکه از راه عیان ۴۷۹
- بیان سبب فصاحت و بسیار گویی آن فضول به خدمت رسول الله ۴۸۷
- بیان کردن رسول ﷺ سبب تفضیل و اختیار کردن او آن هذیلی را به امیری و سر لشکری بر پیران و کار دیده‌گان ۴۸۹
- علامت عاقل تمام، و نیم عاقل، و مرد تمام، و نیم مرد، و علامت شقی مغرور لاشیء ۴۹۴
- قصه‌ی آبگیر و صیادان و آن سه ماهی یکی عاقل و یکی نیم عاقل و آن دیگر مغرور و ابله مغفل لاشی و عاقبت آن هر سه ماهی ۴۹۸
- سیر خواندن وضو کننده اوزاد وضو را ۵۰۰
- شخصی به وقت استنجا می‌گفت: اللَّهُمَّ ارْحَنِي رَائِحَةَ الْحَنَةِ بِجَايِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ که ورد استنجاست، و ورد استنجا را به وقت استنشاق می‌گفت رعزیزی بشنید و این را طاقت نداشت ۵۰۱
- قصه‌ی آن مرغ گرفته که وصیت کرد که برگزیده پشیمانی مخور تدارک وقت اندیش، و روزگار مبر در پشیمانی ۵۰۸
- چاره اندیشیدن آن ماهی نیم عاقل و خود را مرده کردن ۵۱۱
- بیان آنکه عهد کردن احمق وقت گرفتاری و ندَم هیچ وفایی ندارد که وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ، چون صبح کاذب وفا ندارد ۵۱۳
- در بیان آنکه وهم قلب عقل است و ستیزه‌ی اوست بدو ماند و او نیست ۵۱۶

مُجَاوِبَاتِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَه صَاحِبِ عَقْلِ يُوَدُّ بِأَفْرَعُونَ كَه صَاحِبِ وَهْمٍ يُوَدُّ . ۵۱۷
 بَيَانِ آنَكِه عِمَارَتِ دَر وِیْرَانِی اسْت وَ جَمْعِیَّتِ دَر پِرَاكَنْدِگِی وَ دَرَسْتِی دَر شَكِیْسْتِگِی اسْت
 وَ مُرَادِ دَر بِی مُرَادِی وَ وَجُودِ دَر عَدَمِ وَ عَلِی هَذَا بَقِیْهِ الْاَضْدَادِ وَالْاَزْوَاجِ ۵۲۲
 جَوَابِ دَادَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَعُونَ رَا ۵۲۳
 نَفِی كَرْدَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ جَادُویِّ رَا اَز خُود ۵۲۵
 بَيَانِ آنَكِه هَر حَسَنِ مُدْرِكِ رَا اَز آدَمِی نِیْزِ مُدْرِكَاتِی دِیْگَرِ اسْت كِه اَز مُدْرِكَاتِ آن حَسَنِ
 دِیْگَرِ بِی خَبَرِ اسْت . چنانكِه هَر پِیْشِه وَرِ اسْتَاد ، اَعْجَمِی كَارِ آن اسْتَادِ دِیْگَرِ پِیْشِه وَرِ اسْت
 وَ بِی خَبَرِی اَوَازِ آنَكِه وَظِیْفَه ی اَوِ نِیْسْت دَلِیْلِ نَكَنْدِ كِه آن مُدْرِكَاتِ نِیْسْت ، اِگَرِ چِه بِه
 حَكَمِ جَالِ مُنْكَرِ یُوَدُّ آن رَا اَمَّا اَز مُنْكَرِی اَوِ اِیْنِجَا جَزِ بِی خَبَرِی نَمِی خُواهِیْمِ دَر اِیْنِ
 مَقَامِ ۵۲۸
 حَمْلَه بَرْدَنِ اِیْنِ جِهَانِیَّانِ بَرِ آن جِهَانِیَّانِ وَ تَاخْتِ بُرْدَنِ تَا سِیْنُورِ ذَرِ وَ نَسْلِ كِه سَرِ حَدِ غِیْبِ
 اسْت وَ غَفْلَتِ اِیْشَانِ اَز كَمِیْنِ كِه چُونِ غَازِی بِه غِزَا نَرُودِ كَا فَرِ تَاخْتِ اُورِد ۵۳۶
 بَيَانِ آنَكِه تَنِ خَاكِی آدَمِی هَمْچُونِ اَهْنِ نِیْكَوَرِ جُوهِی ، قَابِلِ اَیْنِه شَدَنِ اسْت تَا دَر اَوِ هَمْ دَر
 دُنْیَا ، بَهْشْتِ وَ دُوزْخِ وَ قِیَامَتِ وَ غِیْرِ اُنِ مَعَايِنِه بِمَایْدِه بَر طَرِیْقِ خِیَالِ ۵۴۰
 بَا زِ گَفْتَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ اَسْرَارِ فَرَعُونَ رَا وَ وَاقِعَاتِ اَوْرَا ظَهْرِ الْغِیْبِ تَا بِه خَبِیْرِی حَقِ اِیْمَانِ
 اُورِدِ یَا گِیْمَانِ بَرِد ۵۴۴
 بَيَانِ آنَكِه دَر تَوْبَه بَا زِ اسْت ۵۴۷
 گَفْتَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَعُونَ رَا كِه اَز مَنِ یَكِ پَنْدِ قَبُولِ كَنِ وَ چَهَارِ فَضِیْلَتِ ، عَوْضِ
 بَیْطَانِ ۵۴۹
 شَرْحِ كَرْدَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ اُنِ چَهَارِ فَضِیْلَتِ رَا جِهَتِ پَايْمَزْدِ اِیْمَانِ فَرَعُونَ ۵۵۲
 تَفْسِیْرِ كُنْتُ كُنْتُ مُخْفِیاً فَآخَبْتُ اَنْ اَعْرِفَ ۵۵۶
 غِرّه شِیْدَنِ آدَمِی بِه ذَكَوَابِ وَ تَصَوِیْرَاتِ طَبِیْعِ خُویْشِ وَ طَلَبِ نَا كَرْدَنِ عِلْمِ غِیْبِ كِه عِلْمِ
 اَنْبِیَا عَلَیْهِمُ السَّلَامُ اسْت ۵۶۲
 بَيَانِ اِیْنِ خَبَرِ كِه "كَلِّمُوا النَّاسَ عَلٰی قَدْرِ عُقُولِهِمْ لَا عَلٰی قَدْرِ عُقُولِكُمْ حَتّٰی لَا یَكْذَبَ اللّٰهُ

- و رسوله" ۵۶۶
- قوله عليه السلام " مَنْ بَشَّرَنِي بِخُرُوجِ الصَّغَرِ بَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ " ۵۶۸
- مشورت کردن فرعون با آسیه در ایمان آوردن به موسی علیه السلام ۵۶۹
- قصه‌ی باز پادشاه و کمپیر زن ۵۷۵
- قصه‌ی آن زن که طفل آن بر سر ناودان خزید و خطر افتادن بود و از علی مرتضی چاره جست ۵۷۹
- در بیان حدیث " جُزِیَا مُؤْمِنٍ! فَإِنَّ تُورَكَ أَطْفًا نَارِي " از زیان دوزخ ۵۸۸
- مشورت کردن فرعون با وزیرش هامان در ایمان آوردن به موسی علیه السلام ۵۹۰
- تزییف سخن هامان ۵۹۲
- نومید شدن موسی علیه السلام از ایمان فرعون و جا یافتن سخن هامان در دل فرعون ... ۶۰۰
- منازعت کردن امیران عرب با رسول خدا صلی الله علیه و آله که ملک را مقاسمه کن تا نزاعی نباشد و جواب مصطفی صلی الله علیه و آله که من مأمورم در این امارت و بحث ایشان از طرفین ۶۰۱
- تمامی حدیث موسی علیه السلام و تقریع و توبیخ فرعون ۶۰۴
- در بیان آنکه شناسایی قدرت حق تعالی نپرسد که بهشت کجاست و دوزخ کجاست؟ ۶۰۶
- جواب دهری که مُنکر اُلوهیت است و عالم را قدیم می‌گوید ۶۱۰
- تفسیر آیه کریمه که " مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ " ۶۱۹
- نیافریدمشان بهر همین که شما می‌بینید بلکه بهر معنی و حکمت باقیه که شما نمی‌بینید ۶۱۷
- آن را ۶۱۷
- وحی کردن حق تعالی به موسی علیه السلام که ای موسی! من که خالقم تو را دوست می‌دارم ۶۲۳
- خشم کردن پادشاه بر ندیم و شفاعت کردن شیعی آن مغضوب علیه را و از پادشاه درخواستن، و پادشاه شفاعت او قبول کردن، و رنجیدن ندیم از شیعی که چرا شفاعت کردی؟ ۶۲۵

گفتن جبرئیل علیه السلام مر خلیل علیه السلام را که "هل لك حاجة؟" جوابش داد که "أما إليك فلا" ۶۳۰

مطالبه کردن موسی علیه السلام از حضرت عزرت که "لِمَ خَلَقْتَ خَلْقًا وَ أَهْلَكْتَهُمْ؟" و جواب آمدن از حضرت عزرت ۶۳۵

بیان آنکه روح حیوانی و عقل جزوی و وهم و خیال بر مثال دوغند و حیی که باقی است در این دوغ همچو روغن پنهان است ۶۳۹

مثال دیگر هم در این معنی ۶۴۲

حکایت آن پادشاه زاده که پادشاهی حقیقی به وی روی نمود، یَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ نقد وقت او شده پادشاهی این خاک توده‌ی کودک طبعان که قلعه‌گیری نام کنند، آن کودک که چتره ابد بر سر خاک توده بر آید و لاف زند که قلعه مراست کودکان دیگر بر وی رشک برند که التراب ربیع الصبیان، آن پادشاه زاده چو از قید رنگها پرست

گفت من این خاکهای رنگین را همان خاک دون میگویم زرو اطلس و اکسون نمی‌گویم. من از این اکسون رستم و به یک سون جستم، وَ أَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبَا ارشاد حق را مرور

سالها حاجت نیست در قدرت کُنْ فَيَكُونُ هیچ کس سخن قابلیت نگوید ۶۴۸

عروس آوردن پادشاه فرزند خود را از خوف انقطاع نسل ۶۵۲

اختیار کردن پادشاه دختر درویش زاهدی را از جهت پسر و اعتراض کردن اهل پرده و ننگ داشتن ایشان از پیوندی درویش ۶۵۴

مستجاب شدن دعای پادشاه در خلاص پسرش از جادوی کابلی ۶۵۹

در بیان آنکه شهزاده، آدمی بیچه است و خلیفه‌ی خداست پدرش، آدم صفی خلیفه‌ی حق مسجود ملایک، و آن کمپیر کابلی دنیا است که آدمی بیچه را از پدر ببرد به سحر، و انبیا و اولیا آن طبیب تدارک کننده‌اند ۶۶۲

حکایت آن زاهد که در سال قحط خندان و شاد بود با مفلسی و بسیاری عیال و خلق می‌مردند از گرسنگی گفتندش چه هنگام شادی است؟ که هنگام صد تعزیت است. ۶۷۰

بیان آنکه مجموع عالم صورت عقل کل است، چون با عقل کل به کز روی جفا کردی و صورت عالم تو را غم فزاید اغلب احوال، چنانکه دل با پدر بد کردی صورت پدر تو را غم فزاید و نتوانی رویش را دیدن اگر چه پیش از آن نور دیده بوده باشد و راحت جان ۶۷۳

قصه‌ی فرزندان عَزِیز علیه السلام که از پدر احوال پدر می پرسیدند، گفت: آری از عقیب من می آید. بعضی که شناختندش بیهوش شدند بعضی نشناختند می گفتند: خود مزده داد این بیهوش چیست؟ ۶۷۵

تفسیر این حدیث که "إِنِّي لَا سَتْفِيرُ اللَّهَ رَبِّي فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً" ۶۷۹

بیان آنکه عقل جزوی تا به گور بیش نبیند و در باقی مُقَلِّدِ انبیا و اولیاست ۶۸۱
بیان آیه کریمه "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ" ۶۸۹

قصه‌ی شکایت آستر با شتر که من بسیار در رو می افتم در راه رفتن و تو کم در روی می آیی، حکمت این چیست؟ و جواب گفتن شتر او را ۶۹۴
تصدیق کردن آستر جواب اُشتر را و اقرار آوردن به فضل او بر خود و از او استعانت خواستن و بدو پناه گرفتن به صدق و نواختن شتر او را و راه نمودن و یاری دادن پدرانه و شاهانه ۶۹۹

لابه کردن قبطی سبطی را که یک سبو به نیت خویش از نیل پُر کن و بر لب من نه، تا بخورم به حق دوستی و برادری سبویی که شما سبطیان بهر خود پر می کنید از نیل، آب صاف است و سبو که ما قبطیان پر می کنیم خون صاف است ۷۰۲

درخواستن قبطی دعای خیر و هدایت از سبطی و دعا کردن سبطی قبطی را به خیر و مستجاب شدن آن دعا از اَکْرَمُ الْأَكْرَمِينَ ۷۱۱

حکایت آن زن پلید کار که شوهر را گفت: آن خیالات از سر امرود بن می نماید تو را که چنین نماید چشم را از سر امرود بن، از سر درخت فرود آ تا آن خیالات برود، و اگر کسی گوید که آنچه آن مرد می دید خیال نبود، جواب آن است که این مثال است نه مثل،

خواه حقیقت و همین کافی است.....	۷۱۸
باقی قصه‌ی موسی علیه السلام	۷۲۳
سُخت شدن کار بر قبطیان و شفاعت کردن فرعون.....	۷۲۵
دعا کردن موسی علیه السلام و سبز شدن کشت.....	۷۳۰
أطوار و منازل خلقت آدمی از ابتدا.....	۷۳۳
در بیان آنکه خلق دوزخ گرسنگانند و نالانند و از حق خواهان که روزی‌های ما را فربه گردان و رود زاد به ما برسان که ما را صبر نماند.....	۷۳۷
رفتن ذوالقرنین به کوه قاف و درخواست کردن که: ای کوه قاف از عظمت صفت حق تعالی ما را بگو، و گفتن کوه قاف که: صفت عظمت حق به تقریر در نیاید که پیش آن ادراکها فنا شود، و لایه کردن ذوالقرنین که از صنایعش که در خاطر داری و بر تو گفتن آن آسانتر بود بگوی.....	۷۴۴
موری بر کاغذی می‌رفت، نوشتن قلم دید، قلم را ستودن گرفت، موری دیگر که چشم تیزتر بود گفت ستایش انگشتان را کن که این هنر از ایشان می‌بینم، موزی دیگر که از هر دو چشم روشن‌تر بود گفت ستایش بازو کن که انگشتان نوع وی‌اند، الی آخره ..	۷۴۵
باز التماس کردن ذوالقرنین از کوه قاف تا بیان صُنعی از صنایع حق تعالی کند.....	۷۴۷
نمودن جبرئیل علیه السلام خود را به مصطفی صلی الله علیه و آله بصورت خویش و از هفت صد پراو چون یک پرا ظاهر شد و آفاق را بگرفت، آفتاب محجوب شد با همه شعاعش.....	۷۵۱
فهرست موضوعی.....	۷۷۱
فهرست منابع و مآخذ.....	۸۰۰